**پیش فرض ها**

**قاضی زاده، کاظم**

خردنامه قبل از اینکه به بحث‏ اصلی وارد شویم،تلقی خود را از مفهوم‏ پژوهش مطلوب قرآنی و عوامل و شرایطی که چنین فعالیتی را شایسته‏ اطلاق نام پژوهش می‏کند،بفرمایید.

پژوهش مطلوب قرآنی ابعاد و عرصه‏های‏ مختلفی را دربرمی‏گیرد؛زیرا قرآن متنی است‏ که ابعاد مختلفی دارد و در حوزه‏های گوناگون، مباحث قرآنی قابل طرح است.قاعدتا در هر شاخه از پژوهش باید شاخصه‏های پژوهش‏ مطلوب در آن زمینه را تعریف کرد.یکی‏ از بحث‏های نسبتا سنتی و قدیمی در حوزه‏ پژوهش‏های قرآنی،پژوهش‏هایی بوده که‏ تحت عنوان علوم قرآنی صورت می‏گرفته است. به کاربرندگان این اصطلاح علومی را مدنظر داشتند که مقدمه فهم قرآن قرار می‏گرفتند؛ مباحثی نظیر وحی،اسامی قرآن،اسباب‏ النزول،مکی و مدنی و...بحث‏هایی که معمولا در کتاب‏هایی علوم قرآنی جای گرفته‏اند.گونه‏ دیگر تحقیقات قرآنی،تحقیقاتی است که از دل قرآن به دست می‏آید؛چه به صورت تفسیر ترتیبی و چه تفسیر موضوعی.شاید بتوان‏ گونه سومی هم به این دو افزود که آن هم نگاه‏ درجه دوم به پژوهش‏های 2 نوع پیشین است. این پژوهش‏ها ذیل عناوینی چون روش‏های‏ تفسیری یا روش‏های تحقیق در علوم قرآنی‏ می‏توانند قرار داده شوند.الان در حوزه پژوهشی‏ اول-یعنی علوم قرآنی-بعضی زمینه‏های‏ پژوهشی گذشته تا حدی به نهایت رسیده‏ و کارهای متعددی در آنجا انجام شده است.

اگر کسی بخواهد در این زمینه،پژوهش‏ مطلوبی انجام دهد باید در نظریه‏ای که‏ نسبت به پژوهش‏های قبلی دارد،اختلاف‏ یا نوآوری داشته باشد وگرنه درباره اسباب‏ النزول و مکی و مدنی و...کتاب‏های متعددی‏ از دیرباز نوشته شده و حرف‏های اساسی زده‏ شده است.بنابراین پژوهش در این حوزه باید با نظریات جدید یا احیانا نقد شبهات جدید همراه باشد اما بخشی که مهم‏تر به‏نظر می‏رسد بخش دوم است و آن علومی را شامل‏ می‏شود که از قرآن قابل اتخاذ است.زیرا قرآن‏ متن هدایت‏گر زندگی بشر و حاوی آموزه‏های‏ مختلف در زندگی انسان است.در این بخش 2 حوزه تفسیر ترتیبی موضوعی هست. در تفسیر ترتیبی با اینکه سابقه طولانی دارد و تفاسیر متعددی نیز به این سبک نوشته‏ شده،هنوز امکان ارائه تفسیر ترتیبی با توجه‏ به مسائل زمان و به‏روزکردن تفسیرهای‏ پیشین و طرح مباحث جدید وجود دارد؛زیرا دوران معاصر با دوران گذشته تفاوت دارد و این تفاوت زمینه کار نو در این حوزه را فراهم‏ می‏آورد.در مورد تفسیر موضوعی،کار می‏تواند جدی‏تر و قوی‏تر باشد.اولا تفسیر موضوعی به‏ یک معنا زمینه‏ای برای استخراج نظریه‏های‏ اقتصادی،اجتماعی و سیاسی از قرآن فراهم‏ می‏آورد و امروزه با توجه به گسترشی که در رشته‏های علوم بشری به‏وجود آمده یا علوم‏ انسانی که به نوعی هدایت‏گر بشرند،تنوع‏ یافته و مسائل جدیدی در آنها طرح شده، قاعد تا پاسخگویی به این مسائل جدید به شیوه‏ تحقیقات میان رشته‏ای بین قرآن و علوم دیگر، زمینه مناسبی است برای پژوهش قرآنی؛بدین‏ معنا که ابعاد مختلف قرآن را از جهت محتوایی‏ برای جامعه امروز بنمایاند و عملا قرآن را در زندگی امروزه و برای جوامعی که نیازمند عالم عبادی قرآن‏اند،به ارمغان آورد.در بخش‏ سوم که در حقیقت پژوهش‏های درجه دوم‏ نسبت به 2 بخش اول محسوب می‏شود، چون نگاه تحقیقی نسبت به پژوهش‏هایی‏ که در 2 بخش قبل صورت می‏گیرد،در آن‏ وجود دارد،قاعد تا زمینه پژوهش نیز زیاد است.و با توجه به پژوهش‏های زیادی که‏ در 2 حوزه پیش انجام می‏شود،پژوهش‏ نوع سوم هم روزبه‏روز زمینه‏اش توسعه‏ می‏یابد.مثلا در زمینه روش‏های تفسیری‏ درگذشته،روش‏های محدودی شناخته‏ می‏شد ولی بعدها که گرایش‏های متعدد طرح شوند،کم‏کم بعضی از این گرایش‏ها در مقام روش نشستند و خودگرایش‏های‏ متعددی به‏وجود آوردند.

خردنامه طبقه‏بندی بسیار خوب و جامعی انجام دادید.سؤال من‏ این است که آنچه به عنوان پژوهش‏ قرآنی در سنت اسلامی از دیرباز مطرح‏ بوده و همچنان نیز ادامه دارد،نگاهش‏ به قرآن،به مثابه متنی مقدس است و مخاطبان آن نوع پژوهش‏ها نیز همواره‏ دین‏داران و مؤمنان بوده‏اند.در واقع‏ این دست پژوهش‏ها،پژوهش‏های‏ درون‏دینی هستند که پژوهشگر و خواننده هر دو دیندارند و از همان زاویه‏ دید دینی و ایمانی به موضوع می‏نگرند. در کنار این نوع پژوهش،پژوهش‏هایی‏ وجود دارند که غالبا در کشورهای‏ غربی،ضمن مطالعات اسلامی یا دینی‏ انجام می‏شوند که به قرآن به مثابه یک‏ متن یا پدیده می‏نگرند؛بنابراین مسائل‏ پژوهشی خود را به گونه‏ای دیگر طرح‏ می‏کنند.در این نوع پژوهش‏ها شاید طبقه‏بندی شما چندان کارایی نداشته‏ باشد؛چون نگاه به موضوع متفاوت است‏ و در نتیجه مسائل تغییر کرده و جواب‏ها نیز عوض می‏شوند.این نوع پژوهش‏ها که‏ در کشورهای اسلامی نیز با الگوگیری از روش‏های غربی چندی است رواج یافته و غالبا رهیافتی پدیدارشناسانه یا تاریخی‏ به قرآن دارند را کجا قرار می‏دهید؟این‏ نوع پژوهش،نسبت به پژوهش قرآنی‏ مطلوب چه جایگاهی دارد؟قاعدتا معیارها و ضوابط این سنخ از پژوهش‏ها با پژوهش‏های سنتی اسلامی متفاوت‏ است.

تفاوت عمده‏ای که میان پژوهش‏های قرآنی‏ مستشرقان و پژوهش‏های قرآنی متدینان‏ (نگوییم مسلمانان چون بعضی مسلمانان‏ هم به شیوه‏های غربی پژوهش می‏کنند) وجود دارد را می‏توان به تفاوتی که از دوران‏ قدیم میان فلسفه و کلام وجود داشته،تشبیه‏ کرد.عملا در اسلام هم متکلم داشته‏ایم و هم فیلسوف.تفاوت اساسی میان متکلمان و فیلسوفان در نگاه به مسائل مبدأ و معاد و...این‏ است که متکلمان با توجه به اینکه به نتیجه‏ اعتقاد داشتند،دنبال دلایلی می‏گشتند که‏ نتیجه را ثابت کند اما فلاسفه خود را از ابتدا مستلزم به نتیجه نمی‏کردند؛گرچه عملا و پس از روند فلسفه‏ورزی،خودبه‏خود به همان نتیجه می‏رسیدند.اگر ما این موضوع‏ را درباره قرآن و پژوهش قرآنی پیگیری کنیم، می‏توان به 2 گونه با قرآن مواجه شد؛یک بار می‏گوییم قرآن،متنی است قابل بررسی و نقد. مستشرقان معمولا چون اعتقادی به قرآن‏ نداشتند یا اگر داشتند نمی‏خواستند آن را در تحقیق خود دخالت دهند،به صورت یک‏ تحقیق شبه‏فلسفه-یعنی بدون التزام به‏ نتیجه-این کار را دنبال می‏کردند.طبیعی‏ است که این،گاه با اعتقادات دینی مسلمانان‏ تعارض دارد و گاه ندارد.البته چون همدلی‏ با قرآن ندارد،این تناقض یا تعارض را حس‏ نمی‏کنند.متدینان از ابتدا شیوه‏ای کلامی‏ در پیش می‏گیرند؛یعنی مثلا چون می‏دانند در قرآن تناقضی نیست،مواردی که ظاهرا تناقض به‏نظر می‏رسد را با نگاه کلامی حل‏ می‏کنند.به‏نظر من،در بستر پژوهش،تفاوت‏ چندانی وجود ندارد و می‏توان موضوع را در همدلی یا عدم همدلی با متن قرآنی پی‏جویی‏ کرد.در بسیاری موارد هم در نتیجه تفاوت‏ چندانی دیده نمی‏شود؛خصوصا در مطالعات‏ تفسیری،چون هر دو گروه،تفاسیر را متنی‏ بشری می‏دانند ولی درباره قرآن بالاخره این‏ اختلاف دیدگاه میان مسلمانان و مستشرقان‏ وجود دارد که مستشرقان به قرآن به عنوان‏ یک پدیده می‏نگرند ولی مسلمانان آن را متنی‏ اعتقادی می‏دانند.به‏نظر می‏رسد که استفاده‏ از روش‏های مستشرقان در پژوهش قرآنی‏ برای رسیدن به پاسخ‏های جدید،اشکال‏ چندانی نداشته باشد.

خردنامه خب،اگر این سنخ‏ پژوهش‏ها به نتیجه‏ای متناقص با اعتقاد مؤمنان برسد،همچنان مقبول است؟

این شبیه همان تفاوتی است که در مورد کلام و فلسفه وجود دارد.مثلا فیلسوفی بدون‏ التزام به نتیجه می‏رسد یعنی از طریق تبعیت کامل‏ از عقل،به این نتیجه می‏رسد که خدایی‏ نیست .آیا ما این را می‏پذیریم یا نه؟به‏نظر من،شیوه فیلسوف مقبول است ولی به‏نظر ما در مقدمات همان شیوه اشکالی وجود دارد که سبب شده در نتیجه حق را به او ندهیم‏ وگرنه در اصل شیوه،لزومی ندارد حتما از روش‏های کلامی استفاده کنیم.اگر چنین‏ فیلسوفی به این نتیجه رسید که خدایی‏ نیست،به او نمی‏گوییم چرا فیلسوف هستی‏ و چرا تحقیق فلسفی می‏کنی؟بلکه به او می‏گوییم بعضی مقدمات و استنتاجات شما در این مسیر باطل بوده که به نتیجه خطا رسیده‏ای.بنابراین به عنوان ناظر بیرونی هر دو سنخ پژوهش-یعنی پژوهش مستشرقان‏ و پژوهش مؤمنان-می‏تواند پژوهش قرآنی‏ مطلوب باشد.اما اگر مثلا بعضی مستشرقان‏ به این نتیجه رسیدند که قرآن تحریف شده‏ یا بعضی آیات قرآن ساختگی است،راه صحیح‏ این است که مقداری از مسیر را با آنها پیش‏ برویم و مقدمات باطلی که آنها را به نتیجه‏ نادرست رسانده روشن کنیم.اگر کسی بدون‏ خطا در مقدمات به نتیجه‏ای برسد،قطعا با آنچه مسلمانان معتقدند سازگار خواهد بود. مثلا در مورد وحیانی بودن قرآن یا شخصیت‏ پیامبر،در دوره‏ای برخی مستشرقان معتقد بودند که پیامبر یک شخصیت الهی نیست و حتی بعضی تهمت‏های ناروایی که در صدر اسلام هم به پیامبر زده می‏شد،به پیامبر منسوب می‏کردند.اما کم‏کم مستشرقان به‏ این نتیجه رسیدند که این تهمت نارواست و پیامبر متنی الهی و وحیانی آورده است.آن‏ پژوهش 150-100 سال پیش مستشرقان‏ که به نتیجه نادرست در مورد وحیانی بودن‏ قرآن رسیده بود،آن هم پژوهش قرآنی است‏ اما برخی مقدمات نادرست موجب شده نتیجه‏ خطا بشود.

خردنامه به موضوع از زاویه‏ دیگری نگاه کنیم؛اگر نتایج پژوهش از پیش معلوم است و تمام پاسخ‏ها روشن‏ است،آیا صرفا کاری متکلفانه انجام‏ می‏دهیم برای اینکه طمانینه خاطری‏ به‏دست آوریم یا کارکرد دیگری هم‏ دارد؟به عبارت دیگر،آیا پژوهش نباید برای پاسخگویی به سؤالاتی باشد که جواب روشنی ندارند؟اگر چنین‏ باشد،این با گفته شما معارض نیست‏ که می‏فرمایید روش خوب است ولی‏ نتایج را نمی‏پذیریم؟به‏نظر،پارادوکس‏ می‏آید که از یک‏سو پژوهشی روشمند انجام می‏دهیم ولی از سوی دیگر به‏ نتایج آن پایبند نیستیم.به‏علاوه،شما پژوهش را محدود به پژوهش‏هایی که‏ جنبه اعتقادی دارند،نکنید.خیلی از اوقات،مستشرقان به‏خاطر فراغت بال‏ که دارند چون در قید و بند نگاه مؤمنانه‏ نیستند،زاویه‏های جدیدی را به مسائل‏ می‏گشایند که پیش از آن مسلمانان به‏ خاطر دغدغه‏ها و دل‏مشغولی‏های دینی‏ خود جرأت نکرده بودند،از چنین زوایایی‏ به موضوع بنگرند.مثلا کاری که ایزوتسو انجام داد،در زمان خود کاری بدیع و تازه‏ بود و الگوی جدیدی در مواجهه با متن‏ قرآن عرضه کرد که پیش‏تر اصلا مسلمانان به آن توجه‏ نداشتند.اتفاقا این کار خیلی‏ مقبول دیدگاه‏های مؤمنانه‏ نیز واقع شد و بعدها از سوی‏ مسلمانان پیگیری شد.اما اگر ایزوتسو این کار را نکرده‏ بود،چه بسا یک مسلمان‏ همیشه با خود می‏گفت نباید با قرآن چنین برخورد کرد و نباید روش‏های مختص به‏ متون بشری را بر متنی الهی‏ و فرابشری تطبیق کرد؛ یعنی این آزادی اندیشه‏ و فراغ بسیاری مواقع موجب می‏شود رهیافت‏ها و چشم‏اندازهایی به روی‏ انسان گشوده شود که پیش‏تر اصلا به آن‏ اندیشیده نشده بود.از این گذشته گاه‏ این نوع کارها وقتی از جانب مسلمانان‏ انجام می‏شود،مورد طعن و تخطئه قرار می‏گیرند نظیر آنچه درباره ابوزید رخ‏ داد.نظرتان در این باره چیست؟

بله،در تحقیقات کلامی پاسخ از قبل روشن‏ است و تلاش در جهت مدلل کردن مطلبی‏ است که پژوهشگر یقینا به آن ایمان دارد.اما نکته قابل توجه این است که در همان کلام و حتی در مهم‏ترین مسال نظیر توحید هم که‏ بحثی یقینی برای مؤمنان و مسلمانان است، دیدگاه‏های مختلفی از توحید عرضه می‏شود که در حقیقت حاکی از اختلاف‏نظر میان‏ متکلمان است.در این موارد دیگر تحقیق، تحقیق کلامی نیست بلکه فلسفی است.در قبال قرآن هم همین‏طور است.گاه مباحثی‏ بررسی می‏شود که می‏بینیم قرآن‏پژوهان‏ درباره آن به خطا رفته‏اند و این نشان می‏دهد که جواب،چندان قطعی و روشن نیست.

درست است که کسی که متدین نیست و درباره چیزی یقین ندارد،دستش در تحقیق‏ اندکی بازتر است ولی این موضوع در پژوهش‏ها چندان زیاد نیست و تعداد گزاره‏های یقینی‏ در این حوزه شاید از تعداد انگشتان دست هم‏ کمتر باشد و مسائل و سؤالات بسیاری هست‏ که نیاز به پژوهش دارد و پاسخ‏های چندان‏ قطعی و روشنی هم ندارد.

در مورد بحث دوم شما هم باید بگویم‏ یک وقت آسیب‏شناسی اجتماعی می‏کنیم‏ و می‏گوییم جامعه با مسلمان برخوردی‏ می‏کند که با غیر مسلمان نمی‏کند و یک‏ وقت می‏گوییم شرط پژوهش آزاد عدم تدین‏ است و نه؟فکر می‏کنم این دو باهم متفاوت‏ است.ما در سنت فقهی خود این را شنیده‏ایم‏ که مرحوم علامه وقتی می‏خواست راجع به‏ آب چاه نظر بدهد،خودش را از علاقه به چاه‏ رها کرد تا بتواند فارغ البال نظر بدهد.در واقع، مجتهدان و محققان علوم انسانی ما به دنبال‏ این بوده‏اند که پیش‏فرض‏های دست‏وپاگیر خود را کنار بگذارند.البته قبول دارم که‏ فرد غیر متدین این پیش‏فرض‏ها را از ابتدا ندارد ولی با این حال شرط پژوهش آزاد این‏ نیست که فرد بگوید متدین نیستم و خود را از تدین خارج می‏کنم؛این اصلا دست انسان‏ نیست بنابراین ما نسبت به گزاره‏هایی که در پژوهش‏های غیرمتدینان درباره اسلام هست‏ 3 گونه برخورد می‏کنیم:بعضی را می‏پذیریم‏ و در پژوهش‏های خود نیز استفاده می‏کنیم و به‏کار می‏بندیم؛مثل آنچه در نامگذاری بحث‏ تاریخ قرآن رخ داده یا طبقه‏بندی موضوعی‏ قرآن و...با بعضی موارد مطلقا مخالفیم و بعضی‏ هم حالت میانه دارد.در مجموع اگر متدین‏ یا غیر متدین بودن محقق را کنار بگذاریم، با نتیجه تحقیق افراد یکسان‏ برخورد می‏شود؛یعنی نه به‏خاطر اینکه کسی متدین است،تحقیق‏ او انکار می‏شود و نه چون فردی‏ متدین نیست،پژوهش او مقبول‏ می‏افتد.این موضوع،جدای از پاره‏ای احساسات مذهبی است‏ که رخ داده و با این مطالب،باید منطقی برخورد کرد.

خردنامه تلقی شما از مفهوم پژوهش قرآنی تا حد زیادی روشن شد.فکر می‏کنید چه شیوه آموزشی‏ لازم است تا نیازهای این‏ نوع پژوهش را تأمین کند؟یعنی‏ دانشجویی را که وارد این رشته می‏شود به حد اقل‏هایی برساند که قادر باشد پس از فارغ التحصیلی در هریک از شاخه‏های موردنظر شما پژوهش قرآنی‏ انجام بدهد؟آیا رشته علوم قرآنی چنین‏ توانی دارد یا خیر؟

قاعدتا بسیاری از آموزش‏هایی که در رشته‏ علوم قرآنی صورت می‏گیرد،با نیازهای‏ پژوهشی این رشته متناسب است.اما در بعضی زمینه‏ها لازم است آموزش‏های قوی‏تر و متمرکزتری صورت بگیرد.مثلا در موضوعاتی‏ چون روش‏شناسی علوم قرآنی و تفسیر، بحث‏های هرمنوتیک،زبان قرآن،بحث تفسیر موضوعی و بالاتر از آن مبانی تفسیر موضوعی‏ نیاز به کارهای جدیدی هست زیرا آموزش‏ متناسب با نیازهای این رشته وجود ندارد.

جا دارد بعضی از سرفصل‏های آموزشی از لحاظ محتوا تغییر کند.مثلا خلا بحث‏هایی که‏ بتواند دیدگاه‏های انتقادی در دانشجو ایجاد کند یا آشنایی کلی با محتوای قرآن یا مباحثی‏ که به نحوی قرآن را به عنوان کتاب زندگی‏ برای مردم طرح کند،در رشته علوم قرآن دیده‏ می‏شود.البته قدم بعدی این است که رشته‏ علوم قرآن و حدیث،تبدیل به چند رشته شود با گرایش‏های مختلف؛مثلا علوم قرآن باید از معارف قرآن و حتی تفسیر جدا شود.رابطه‏ قرآن و مستشرقان می‏تواند بحثی بسیار جدی باشد یا بحث‏های تطبیقی بین مذاهب‏ مختلف با علوم قرآن و تفسیر.در سرفصل‏های‏ درسی،بیشتر مباحث علوم قرآن-آن هم به‏ شیوه سنتی-قرار گرفته است درحالی‏که جا دارد عرصه‏های جدید قرآن‏پژوهشی در کنار سرفصل‏های سنتی گنجانده شود.

خردنامه شما در بحث قبلی‏ فرمودید که در حوزه تفسیر موضوعی‏ با توجه به گستردگی و تنوع علوم‏ انسانی،جا دارد قرآن را در قالب‏ پژوهش‏های میان رشته‏ای با علوم‏ انسانی وارد کنیم.به‏نظر شما اولا انتظار ما از قرآن چیست و می‏خواهیم پاسخ‏ به چه نوع سؤالاتی را از قرآن دریافت‏ کنیم؟ثانیا وقتی از دانشجویان انتظار داریم پژوهش‏های میان رشته‏ای انجام‏ دهند آیا پیش نیازهای لازم برای انجام‏ چنین پژوهش‏های را گذرانده‏اند؟آیا دانشجوی ما اصلا با مباحث علوم انسانی‏ آشناست که حال قرآن را کنار آن مباحث‏ قرار دهد و به نظریه‏ای قرآنی در این باب‏ دست یابد؟

درباره ارتباط قرآن و جامعه یا ارتباط قرآن‏ با علوم انسانی نگاه‏های مختلفی وجود دارد. در نگاه سکولار،حوزه دین و قرآن مطلقا از امور دنیوی جداست و بنابراین انتظار ندارند که از قرآن درباره عرصه‏های مختلف زندگی‏ سخنی بشنوند.یک دیدگاه حد اکثر هم وجود دارد که با تفسیری خاص از آیه

«لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین»

حاصل می‏شود به این معنا که همه علوم و فنون در قرآن‏ وجود دارد.به‏نظر نمی‏رسد هیچ یک از این‏ دو دیدگاه صحیح باشد.برداشت من موضعی‏ میانه است.به‏نظر من در حوزه علوم انسانی، قرآن نوعی مدل و ارائه راه زندگی اجتماعی‏ بهتر دارد.این حرف اگر در جزئیات نباشد، در اصول و کلیات و خطمشی‏ها هست. این حرفی کلی است و باید به‏طور موردی‏ پیگیری بشود تا معلوم شود چه مقدار توانایی‏ در برداشت از قرآن وجود دارد.اما در مورد نکته دوم،تحقیقات میان‏رشته‏ای،نیازمند تخصص است.نه کسی که جامعه‏شناس‏ است ولی تخصصی در قرآن ندارد و نه‏ قرآن‏پژوهشی که با جامعه‏شناسی آشنا نیست،نمی‏توانند تحقیقی میان‏رشته‏ای‏ در این‏باره انجام دهند.به همین جهت، برخی برای مقطع کارشناسی‏ارشد 2 واحد نظام‏سیاسی،اقتصادی و اجتماعی طراحی‏ کرده بودند تا دانشجو مقداری با عرصه‏های‏ مختلف آشنا شود.اما درباره اینکه چنین‏ تحقیقی را باید جامعه‏شناس انجام دهد یا قرآن‏پژوه،به‏نظر من باید ببینیم کدام یک‏ نقش مهم‏تری در تحقیق بازی می‏کنند؛ اگر کاری جامعه‏شناختی است،از قرآن به‏ عنوان مستند حاشیه‏ای استفاده می‏شود و جامعه‏شناس قادر به انجام آن است وگرنه‏ باید قرآن‏پژوهی که واحدهای پیش‏نیاز خاصی را گذرانده و البته متخصص قرآنی‏ است،به آن بپردازد.حد اقل اگر چنین چیزی‏ ممکن نبود،در هیأت راهنمایی‏کننده رساله، تخصص‏های مرتبط با آن رشته خاص حضور داشته باشند تا حتی الامکان خلا موجود را پر کنند.البته راه‏حل اصلی این است که‏ رشته‏های میان رشته‏ای تاسیس شوند؛ همان‏طور که رشته‏هایی مثل مطالعات زنان، مطالعات جوانان و نظایر آن ایجاد شده‏اند که این خود نشاندهنده احساس نیاز دنیای‏ جدید است که در بعضی موضوعات باید تحقیق میان رشته‏ای صورت بگیرد و این کار از یک تخصص برنمی‏آید